سخنرانی مسجد مروی - جلسه 10

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدّاهِرينَ.

(الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) [1]

طبع کتابی که برای تعلیم و تربیت هم بشر و سعادت بشر الی یوم القیامه آمده است، باید هم محکمات داشته باشد، هم متشابهات؛ هم مجملات داشته باشد، هم مفصّلات. شخص منبری که می‌خواهد صحبت کند، از آنجا که می‌خواهد طبقات مختلف را تعلیم و تربیت کند، کلماتش دارای قبض و بسط، و اجمال و تفصیل می‌شود. آن چیزهایی که برای دانشمندان واضح و آشکار است، برای افراد عامی و بازاری، جزو مهملات و مجملات است، زیرا انتهای فکر متفاوت است. در یک‌جا باید مجمل گفته شود، بعد همان را در جای دیگر تفصیل دهد. قرآن می‌خواهد یک مطلبی را برای تعلیم و تربیت آن کربلایی علی بقال بگوید. یک‌دسته مطلب هم برای فارابی و خواجه نصیر طوسی و ابوعلی سینا بگوید. ناچار باید مبهم و مجمل باشد و به صورت دیگر تفصیل داده شود تا هم من که در افق پایین هستم، استفاده کنم و هم علامه مجلسی. لذا قرآن دارای مفصّلات علوم و مجملات علوم شده است.

یک روز درباره حروف مقطّعه قرآن که یکی از کلیدهای علم قرآن است، صحبت می‌کنم. قرآن فرموده است: (الر)، بخود که نگفته است، چرا نگفته است: الف جیم نون؟ زیرا حساب دارد، قانون دارد. دو سهجا مىگويند (الر)؛ یک جا مىگويند (المر). یک جا مىگويند (الم)؛ یک جا مىگويند (المص). اینها هر کدام یک عنایاتی دارد، بی‌حساب نیست، هزار معنا دارد. (الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ) این کتابی است که آیاتش محکم است، تزلزل ندارد؛ چون به حق است و حرف حق،

محکم است؛ چون حق است و پایه فولادین دارد، اگر حق نبود و کلام غیر خدا بود، متزلزل مشد و با گذشت نیم قرن و با توجّه به یک عده از رقبا از بین می‌رفت. قرآن به قدری آیاتش محکم و متقن است که (لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) [2] تزلزل و انهدام و باطل به آن راه پیدا نمکند نه از جلو نه از دنبال؛ نه یهودی‌ها، نه نصرانی‌ها و زرتشتی‌ها و نه ملل گذشته و نه آیندگان نمتوانند قرآن را منهدم و باطل کنند.

این قرآن، تنزیل از جانب خدا است. این قرآن مفصّلات دارد که آن مفصّلات از نزد خدای حکیمِ خبیر است: (الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) پس قرآن دو جور علم دارد یکی مجملات که به علم جُمَلی تعبیر شده، و در روایات هم تعبیر شده است؛ یکی مفصّلات. صدی نود مفصّلات قرآن در باطن قرآن است. باطن قرآن، فرمایشات پیغمبر و ائمه است و علم قرآن مجموع این ظاهر و آن باطن است. علم قرآن که به او تحدّی شده، علم ظاهر و باطن قرآن است نه ظاهر خشک و خالی آن.

باطن قرآن چیست؟ علوم پیغمبر و ائمّه، و فرمایشات این بزرگواران، باطن قرآن است. مجموع این‌ها علمی است که از حجاز طالع شده است. این باطن از کجا استخراج شده است؟ از همین ظاهر. چه کسی استخراج کرده است؟ خودشان. قرآن می‌فرماید: (لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ) [3] و مفرماید: (ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ) [4] ما در قرآن هیچ چیز را فروگذار نکردیم، یک جای دیگر می‌فرماید: (نَزَّلْنا عَلَيک الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ) [5] .

آیا صحبت بنده در اینجا در روز یکشنبه سال 1383 قمری در این ساعت، در قرآن هست؟ بله هست. ولی ما نمی‌توانیم آن را از قرآن استخراج کنیم. قران یک علم استنباطی دارد که کلیدش دست امیرالمؤمنین و یازده فرزندش است. پس همه چیز در قرآن است و ائمه هم بواطنش را استنباط مکنند و در بواطن قرآن همه مفصّلات وجود دارد. یکی از کمالات قرآن این است که قرآن نظام نشأتین]هر دو عالم دنیا و آخرت[را به اجمال و تفصیلش تدبیر کرده است به طوری‌که عقول حیران است. هیچ‌یک از کتب مؤلّفه زمینی، خواه کتاب‌هایی که مال انبیاء گذشته است، مثل تورات یا اناجیل اربعه و سایر رسالههای حوارییّن که هست، و خواه سایر کتب، مثل این کتاب نیست و هیچ‌کدام از مصنّفات موجوده، این کمال را ندارد. یعنی این کتاب یک جمله سربسته می‌گوید و بسیاری از علوم را در قبضه می‌گیرد. می‌بینی یک علم دربست، تقریباً به هزار علم اشاره می‌کند.

علی7 دید که جماعتی قرآن را غلط میخوانند (أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْـرِكِينَ وَ رَسُولَهُ) [6] میخوانند، و این طریق خواندن، معنای آیه را تغییر میدهد و کفر میشود. حضرت، ابوالاسود دوئلی را خواستند و علم نحو را برای او دستور دادند و تأسیس کردند. علم نحو یک علم خاصّی است که اِعراب و بِناء کلمات را معین میکند، کدام کلمه فاعل است و علامت فاعل چیست؟ کدام کلمه مفعول است و علامت مفعول چیست؟ کدام کلمه مضافٌالیه است و علامت آن چیست؟ این را میگویند علم نحو که کلام عرب را این علمِ نحو ضبط میکند، حضرت سه تا کلمه کوچک فرموده است که تمام علم نحو در آن است: «الکلام کلّه علی ثلاث» اینجا مدرسه مروی و اغلب اهل علمید، «الکلام کلّه علی ثلاث: اسمٌ و فعلٌ و حرفٌ، الاسم: ما اَنْبیءَ عن المسّمی، والفعل: ما انبأ عن حرکة المُسَمّی، و الحرف: ما اوجَدَ معنیً فی غیره» [7] این کلمات یک دنیا مطلب دارد. یک دریا علم را در همین سه جمله آورده اند. اگر در اصول معنای حرفی را خوانده باشید، میدانید امیرالمؤمنین7 معنای حرفی را چقدر قشنگ بیان کرده است. به هر حالت بعداً مفصّلات از همین کلام درآمد.

بزرگان رسمشان اینست، اوّل کوتاه و کوچک میگویند، بعد برای ما عواما یک مقدار تفصیل میدهند. قرآن هم همین طور است و به ظاهر و باطن به همه علوم تقریباً اشاره دارد، به همین علوم طبیعی و ریاضی هم اشاره دارد، در طبیعیّات خیلی صحبت کرده است:

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ) [8]

(فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ) [9]

و آیات دیگر که حالا نمیخواهم بحث طبیعیات را بگویم. خیلی دلم می‌خواست یک موقعی درس طبیعیات برای طلبه‌ها بگویم.

یکی از علوم قرآن، علم طب است؛ یکی علم اخلاق است؛ یکی علم معاشرت و سلوک است، یکی علم الاجتماع است.

حالا علم طب را بگویم چون بحث از شکم مررود و سخن دوست است، وصف العیش نصف العیش. قرآن می‌فرماید:

(كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّه لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) [10]

بخورید، بیاشامید، دستور به ترک غذا نداده است. کارهایی که جوکهای هندی میکنند خلاف فطرت است، کارهایی که بعضی از رهبانییّن مسیحی میکنند، آن هم خلاف فطرت است، و البته هم اکنون رفتهاند دنبال مادیّات. رهبانیّت، مغاره نشینی، ترک اکل کردن، چهل روز به یک مغز بادام قناعت

کردن، اسلام جلو همه را گرفت. چرا نخورید؟ شکم برای خوردن است. شما بدانید در عالم وجود هر چه خلق شده، لغو نیست و برای کاری خلق شده است و باید به آن کار بیندازید. اگر او را به آن کار نیندازید، تعطیل در خلقت است و این خلاف است. گوش برای شنیدن است، من سریشم بزنم که هیچ نشنوم، این خلاف فطرت و عقل و شرع است. زبان برای حرف زدن و گفتن است نه برای سکوت؛ زبان را بستن غلط است. آلت تناسلی برای عیال گرفتن است، ازدواج نکردن غلط است، چون اگر همه جلوگیری کنند، نسل بشر منقطع مىشود. قوای فکریّه هم به همین‌گونه است. خدا شکم را برای چه خلق کرده است؟ برای خوردن:

(کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ) [11]

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ) [12]

بخور آقاجان! کبوترها و مرغها و خروس‌ها مال توست، گوسفندها مال توست، ماهی‌های دریا مال توست، مرغ هوا و ماهی دریا نصیب توست، آهوی کوهستان مال توست بخور، این جوجه‌ها مال توست، بخور. کافرها کوفت بخورند. سنایی مىگوید:

بَرّه و مرغ را در آن ره کُش جز بدین ظلم باشد اربکُشد

که به انسان رسند در مقدار بنمازی، مُسَبّحی را زار

آنها را بخور تا عضو بدنت شوند، «لااله الا الله» بگویند. اگر نمازگزاری بخور، اگر نمازگزار نیستی مرگ بخور، چون حیوانات هم ذکر مىگویند: (إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ) [13] ، بخور مشروبات غیر الکلی را به استثنای پپسی ملعون، بخور چه مانعی دارد: (و اشربوا) شربت به‌لیمو بخور، امّا (و لا تسرفوا) اینقدر بار نکن که به هنّ و هن بیفتی. تا یک حدّی بخور. گفت: یکی ثلث شکم مال غذا، یک ثلث مال آب، یک ثلث مال نَفَس. آن فقیر مولا گفت من مىخورم، امّا آب که جای خودش را باز مىکند، نفس هم مىخواهد بیاید مىخواهد نیاید! یکی از شعراء شعری گفته، مىگوید:

کلوا و اشربوا را دُر گوش دار

و لا تسرفوا را فراموش دار

امّا قرآن می‌فرماید: (و لا تسرفوا). اگر این دستور را در نظر داشتی و اسراف نکردی، هیچ وقت ناخوش نمىشوی. خوب این یک دستور اساسی طب، یک دوره طب به نحو اجمال است. آن وقت

همین اجمال را مفصّلش مکنند. ربیْع، خادمِ منصور دوانیقی نقل مکند که یک طبیب هندی به مجلس منصور آمد. امام صادق7 هم تشریف داشتند. این طبیب نخست اعتنایی به حضرت نداشت. بعد کم کم متمایل شد که با حضرت صحبت کند. پس شروع کرد به خواندن کتاب‌های طبّی. قدری خواند و بعد باد به سبیلش انداخت و اعتنایی به حضرت نکرد و بعد گفت: یا اباعبدالله! چقدر خوب است یک مقداری طب بخوانی، من رایگان به تو درس مىدهم. حضرت فرمود: به تعلیم تو احتیاج ندارم، خودم بلدم. گفت: چه بلدی؟ پس حضرت سه چهار تا از کلمات جمعی جُمَلی را فرمودند. فرمودند: ما رَطب را به یابس و یابس را به رَطْبْ؛ حارّ را به بارد و بارد را به حارّ معالجه مىکنیم؛ ما امساک مىکنیم از زیادەروی در خوردن و بدنمان را به آنچه معتاد شده، مهجورش نمىکنیم. ما نمی خوریم مگر آن‌که گرسنه باشیم و تا گرسنه باشیم، ادامه می‌دهیم، امّا تا گرسنهایم دست از غذا برمىداریم. پس طبیب هندی پس رفت و گفت: مگر طب غیر از این است؟ تمام طب همین است. سپس حضرت چند سؤال از او پرسیدند و وی در جواب گفت نمی‌دانم و رسوا شد. [14] در حدیث دیگر دارد: «اَعْطِ نفسك ما عَوَّدْتَهُ» [15] نفست به هرچه عادت کرده، به او بده که ترک عادت موجب مرض است.

خود همین کلمهای که ما حارّ را به بارد و بارد را به حارّ معالجه مىکنیم، این خودش یک اصل طبّی است است که ضدّ را به ضدّ معالجه مىکنند. مثلاً برای سرما خوردگی مىگویند: گِنه گِنه بخور، آن وقت از این قبیل مفصّلات در کلام ائمه: فراوان است. ایشان در بعضی روایات خواصّ طبّیِ پارهای از نباتات و حبوبات را بیان می‌فرمایند.

برای اداره شدن بشر در هر مرحلهای یکی از جملههای قرآن کافی است. برای اینکه آدم ناخوش نشود و محتاج به این دکترها نگردد، آمده است: (كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا) [16] بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، زیادەروی نکنید، این دل را باغ وحش نکنید. استادی داشتم که می‌گفت: اگر این‌هایی را که در شکم می‌ریزند، داخل توپ بریزند، توپ منفجر می‌شود. خدا کسی را گرفتار بعضی از این اطباء نکند. البته اطبایی را هم دیده‌ام که یک نفوس مقدّسه‌ای دارند که من پشت سرشان اقتدا می‌کنم.

شما اگر کتاب السّماء و العالم مرحوم مجلسی را که جلد 54 «بحارالأنوار» است مطالعه کنید، حیران مىشوید که این بزرگواران که بودند؟ چه بودند؟ خودشان هم داد زدند که ما پیش کسی درس نخواندیم، ما زیر دست معلّمِ مکتبی نرفتهایم، زیر منبر یک مدرّسی ننشستهایم؛ ما هر چه داریم

موروث خانوادگيمان است. يک حديث هم حتّی از سنّی‌ها نداريم که مثلاً امام حسن7 پيش فلان کس درس میخواند، امّا در مورد شافعی و ابوحنيفه و امثال اينها نقل کردهاند که اينها درسخواندهاند، ابوحنيفه، نمک به حرامف شاگرد امام صادق7 بوده است و در مقابل امام رقابت میکرد. ولی درباره ائمّه: ما حتّی يک سنّی هم نقل نکرده که اينها رفتهاند پيش فلان معلّم درس خواندهاند. خودشان هم میگويند ما درس نخواندهايم. همه اين بزرگواران، علمشان به قرآن است.

مراجعه کنيد ببينيد در باب طب چقدر حديث داريم. آدم حيران میماند، از نخود و لوبيا گرفته تا سبزيجات و سردرختی و پائين درختی، راجع به انار، راجع به سيب، برنج، عدس، ماش روايت داريم. راجع به پارهای گياهها و خواص آن‌ها که تازه آن‌هايی که علنی گفته‌اند، خودش يک کتاب طبّ مفصّل است. همه اينها علم قرآن است. آنچه تا زمان امام حسن عسکری7 بروز کرده، همهاش علم قرآن است. خودشان میگويند از قرآن است. می‌گويند: ما از باباهايمان گرفتيم، او از بابای خودش تا میرسد به اميرالمؤمنين علی7 و علی7 هم از پيغمبر9 گرفته است.

در علم اخلاق، در باب سلوک و معاشرت، يک کبرای کلّی میگويد که برای اداره تمدّن بشر، هر يک از اين جملات اين آيه کافی است:

(خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ) [17]

حضرت پيغمبر9 فرمودند: «ادّبنی ربّی فاحسَنَ تأديبی» [18] ، خدا مرا تأديب کرد پس نيکو تربيت و تأديب کرد. سؤال کردند: چه جور تأديب کرد؟ پاسخ فرمود قريب به اين مضامين که خدا به اين آيه مرا تربيت فرمود: (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ).

اين آيه، حاوی سه جمله است:

در جمله اوّل می‌فرمايد: (خُذِ الْعَفْوَ) هر کس به تو بدی کرد فوری دندان‌هايت را بالای او تيز نکن، تا میتوانی گذشت کن، در عفو لذتی است که در انتقام نيست. اين، جمله اوّل از آيه است. شما را به خدا، شما را به وجدان پاکتان، اگر ما گذشت داشته باشيم و به همين جمله عمل کنيم، يعنی در مقابل بدی احسان کنيم، جمعيت ما از نظر حيات اجتماعی چطور خواهد شد؟ همه مثل برادر میشوند، مثل يک عائله میشوند، زيرا اين گذشت کردن طرف را خاضع و خاشع میکند، طرف را مريد انسان میکند، به گذشت میتوان مردم را در قيد بندگی آورد. همين يک جمله را اگر ما عمل کنيم، مدينه، مدينه فاضله میشود.

امّا جمله دوم: (وَ أْمُرْ بِالْعُرْف) به كارهای خوب هم امركن، وا بدار. اگر بنا شد هر یک از رفقايمان را به كار خوب واداشتيم، علاوه بر اينكه گذشت كرديم، به كار خوب امر كرديم، ببينيد چطور اجتماعى به وجود مىآيد.

امّا جمله سوم: (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِين)، با نادان هم نشست و برخاست نكن، مگر به جهت تربيت. چون مُجالست با نادان، افق فهم و فكر آدم را پايين مىآورد، آدم را در معرض خطرها مىاندازد. لذا اعراض كن، دورى كن از نادانها و با آنها سر و كلّه نزن، ولو پولدار باشند. همه وقت با عالِم، با آدم دانا مُجالست كن.

اين سه تا جمله براى علم سلوک و براى زندگى كردن در اجتماع است. اگر يكى از اين سه جمله را بگيريم، ما را اداره مىكند.

اين يک مُجمَل، آن وقت در باب اخلاق از شيعه و سنّى كتابها نوشتهاند. خواجه نصيرالدين طوسى و مرحوم نراقى و ديگران، از سنّىها غزالى صاحب كتاب «احياء العلوم»، پيش از همه اينها ابوعلى مِسكويه كه در علم اخلاق سرآمد علماى علماالاخلاق است. برادران مسلمان يک قدرى به ميدان عمل بياييد يک كتاب «معراج السعادة» نراقى يا «جامع السعادات» پدرش، اگر سواد عربى داريد بخريد و در خانههاتان بخوانيد و بر طِبقش عمل كنيد. هر كس يک دور «معراج السعادة» را بخواند و عمل كند، متخلّق به اخلاق خدا مىشود. سابقها در خانهها چند چيز از لوازم بود، اوّل قرآن، دوم «زاد المعاد» مجلسى، سوم «حلية المتقين» و «معراج السعادة» و «عين الحيوة» و امثال ذلک. هر كدامتان امروز برويد يک كتاب «معراج السعادة» بخريد و بخوانيد در باب سيّئات اخلاقى و رذايل اخلاقى و در باب فضايل اخلاقى و عمل كنيد. حسد چه عيب دارد، كينهجويى چه عيب دارد؟ از آن طرف خوشگمانى چه خير دارد؟ اخلاق حسنه و سيئه را شرح داده، سلوک و معاشرت با مردم را معيّن كردهاند. آداب تدبير منزل، آداب سياسة المُدُن، همه اينها را از روايات و احاديث نقل كردهاند. البته مضمون آنچه در احاديث است، همه تفصيل همين آيه محكمه است.

در علم اقتصاد صد هزار اصفهانى هم به گردش نمىرسند. همين يک آيه را عمل كن، اوّل مقتصد دنيا مىشوى:

(وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً) [19]

(وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً) [20]

حدّ وسط را بگیر! به قدری که عوائد داری، بودجه خرج برای خودت تهیه کن، و همان‌قدر خرج کن و اسراف نکن. از آن طرف تبذیر نکن. نه دستت را ببند که به احدی کمک نکنی. اینجا دو تا شعر بخوانم. یک عربی می‌خواهد قومی را به بُخل سرزنش کند و مگوید:

قوم اذا استَنْبَح الاضیافَ کلبهم فتمنع البول شحّاً لا تـجود به

قالـوا لأمّهـم بُولی علی النّار و لا تبـول لـهـم الاّ بمقدار

در قبایل عرب سگ دارند و تا سیاهی را مببیند صدا مکند. آن وقت افراد قبیله پشت خیمه آتش روشن مکنند تا مسافرین بیایند و وارد بر اینها شوند. شاعر مگوید: اینها قبیلهای هستند که هرگاه سگ‌ها صدا مکنند، مگویند مادر بلند شو و روی آتش ادرار کن! مادر هم که از آن بخیل‌هاست، حرکت مکند و به همان مقداری که آتش خاموش شود، ادرار می‌کند. این شعر، هجوی است که یک عرب زبان کرده است، یک نفر هم هجوی به فارسی کرده و گفته است:

از بخیلی که هست امساکش نیست ممکن که يك دو قطره خون

گر ببرّند دست ناپاکش آید از دست نحس او بیرون

به قدری بخیل است که اگر دست او را ببری خون نمی‌آید. حال نه اینطور بخیل باش، نه هم هرچه داری بریز به میدان: (وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا) [21] صحیح آنست که آدم حدّ وسط را بگیرد.

«إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ وَ قَالَ النَّاسُ: مَا خَلَّفَ؟ فَلِلَّهِ آبَاؤُكُمْ قَدِّمُوا بَعْضاً يَكُنْ لَكُمْ، وَ لَا تُخَلِّفُوا كُلًّا فَيَكُنْ عَلَيْكُم.» [22]

یک مقدار از مالت را در راه خدا بده، یک مقدار دیگر به عائلهات بده، خودت بخور، برای ورثهات بگذار، اقلاً حال داشته باشند کفنت کنند، برایت گریه کنند، یک قدری هم برای خودت نماز و روزه بده، کفّاراتی که به ذمّهات بوده احتیاط کن و ....

پس (وَ لا تَجْعَلْ یَدَكَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ) [23] شما هم اگر در اقتصادتان به این قانون کلّی عمل کنید، هیچ‌وقت فقیر نمشوید و یک اقتصاد لذیذی پیدا می‌کنید. قرآن این سخن را با یک کلمه گفته است. حال به روایات مراجعه کن. هزار روایت در این باب داریم. این‌ها علوم قرآن است. [24]

قرآن طبیعیّات دارد، قرآن ریاضیّات دارد، قرآن در خواصّ و آثار شیمیایی اشیاء سخنانی گفته است، بعضیهایش را هم به دست آوردهاند. قرآن به ظَهر و بطن، به تنزیل و تأویلش اطّلاع به

رموز پنهانی داده است که دنیا را متحیّر کرده است. اگر حرکت زمین است، قرآن به ظهر و بطنش خبر داده که اجمالاً اشاره مکنم.

قرآن می‌فرماید: (أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً أَحْياءً وَ أَمْواتاً) [25] کِفات به آن متحرّکی می‌گویند که حرکت می‌کند و پشت و رو می‌شود. یک توپی را در دستت بگیر و بچرخان و ولش کن، این توپ همینطوری که حرکت مکند دو حرکت دارد: یک حرکت انتقالی دارد، یک حرکت وضعی دارد. این توپ، هم دور خودش مگردد، هم مسافت را طی مکند. عینا زمین ما هم‌اکنون این‌چنین است، یعنی هرثانیه 7 فرسخ یعنی در حدود 42 کیلومتر دور آفتاب حرکت مکند. آن وقت این را در دقیقه حساب کن؛ یعنی ضرب کن در شصت، می‌شود 2520 کیلومتر. پس زمین هر دقیقه دو هزار و پانصد و بیست کیلومتر دور آفتاب مچرخد و در عین حال دور خودش مگردد. آن حرکت انتقالی است، و این حرکت وضعی است. قرآن مگوید: (أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً أَحْياءً وَ أَمْواتاً) مگر ما زمین را کفات قرار ندادیم که مردهها و زندهها را این‌طور مپیچید و همانطوری راه مرود.

کُردنتر از این دیگر بگوید و آیات دگر. آن وقت به بطن قرآن مراجعه کن، یعنی روایات ائمه اطهار، مخصوصاً فرمایش حضرت صادق7 که در احتجاج نقل شده است. حضرت با آن زندیق صحبت مکند و مفرماید: خدا زمین را به حرکت آورده است، حرکت و گردش زمین دلیل بر خدای ربّ العالمین است. حضرت به حرکت زمین تصریح مکند.

آن وقت روایات راجع به سایر جهات، راجع به ماه‌ها، راجع به آفتاب‌ها، راجع به موجودات داخل این کرهها، راجع به همین عالم جسمانی از معادن و آثارش، از اصول آثار طبیعی و خواص شیمیایی آن‌ها، خواص فلان گوشت، اثر فلان خوراک، تخم مرغ، عسل، شیر -رزقنا الله و جمیع الصالحین بحقّ محمّد و آل محمّد:- سخن می‌گوید. نسبت به عسل مگوید خدا در او شفا قرار داده است. [26] کتابی که راجع به خوراکی‌ها و خواص آن‌هاست، بخوانید. بروید روایات ائمه: را ببینید و بخوانید که حتّی طرز خوردن را از نظر بهداشت و حفظ الصحّه دستور دادهاند. اگر خواص و آثار نباتات که در روایات بیان شده است، بشنوید، منزلتان را پر از علوفه‌های مختلف می‌کنید از نعنا و تره و جعفری و شوید و... . به خدا اگر ما به آیات و روایاتمان عمل کنیم، به هیچ دکتری احتیاج پیدا نمکنیم. حالا افتاده‌ایم زیر دست دکترها و یفعلون بنا کیف یشاؤون.

من نمفهمم اهل‌بیت: چه بودهاند. در هر مقولهای وارد بحث شدهاند. خواص کیمیایی اجساد را بیان مکنند، یک وقت مبینی رفتند توی شیمی هم جعفربن محمّد الصّادق7 هم امام باقر7 و هم

امیرالمؤمنین7. مطلبی را بگویم که ربطی به موضوع ما نحن فیه ندارد. فقط رمزی است که می‌گویم. یکی از رفقای من در اوایل عمرم که من در این دَمُ و پُفها وارد بودم شبی متوسّل شده بود که خدایا! یک راهی به من بنما تا در این وادی به جایی برسم. مىگفت: در عالم رؤيا سوره القارعه را تا (نارٌ حامية) خواندند و به من القا کردند و من یقین کردم در این سوره یک رمز کیمیاگری است و بعید هم نیست.

به هر حالت روایات در شیمی بحث دارد، در حساب و هندسه بحث دارد. برو روایت امیرالمؤمنین7 را نگاه کن، آن حضرت جدول فیثاغورثی را در دو تا شعر تمام کرده است. محاسبههایی که امیرالمؤمنین7 دارد، محیّرالعقول است. امیرالمؤمنین7 در هر رشتهای بحث دارد. این‌ها مجموعش علم قرآن است. نهایت قرآن با یک کلمه به این موضوع اشاره مىکند. می‌فرماید: (احکمت آیاته ثمّ) در این ثمّ عنایت است. (ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) [27] یعنی به زبان اهل‌البیت: که باطن قرآن است، این مجملات مفصّل مىشوند و به دست اهل علمِ عالَم داده مىشود. آری باید برهانِ نبیّ خاتم ابوالقاسم محمّد9 اینچنین باشد، علم باشد آن‌هم علم همگانی، آن هم به اجمال و تفصیل تا اهلش استفاده کنند. قرآن، علم اخلاق دارد، علم طب و بیطره [28] دارد، علم حساب دارد، علم شیمی دارد، علم طبیعی دارد، یک قسمت از ریاضیات مثل نجوم را دارد؛ علمالاجتماع دارد، علمالاقتصاد دارد. این علوم همه در قرآن مندرج و مندمج است، در قرآن مجملش، و در روایات مفصّلش. بس است. از فردا از همین‌جا دنباله‌اش را بیان مىکنم. خدایا به حقّ قرآن ما را به قرآن آشنا کن.

هَله آن کتاب حکیمِ حق که مُدوّن آمده من لَدُنْ [29]

شده سیر اَبْحُر سبعه را کلمات مُتْقَنهاش سُفُن [30]

ز بیان او شده مرتفع درجات معرفت و مُدُن [31]

صفحات هندسه جهان که منقشست به کلک کن

بود این صنیعه مجملی ز مفصّلات محمّدی [32]

صلّی الله علیك یا أبا عبدالله! ای شریک قرآن! ای معین قرآن! ای سند قرآن، حسین!

بدن حسین7 روی خاک افتاده، یک زنی هم پهلوی بدن نشسته و ناله و فریاد مىکند. بدن هیچ نشانه‌ای ندارد. یکی از نشانههای بزرگ که شخص را معرفی مىکند، داشتن سر است. از چشم و ابرو و قیافه و از این خصوصیات، طرف شناخته مىشود. امّا این پیکر سر ندارد تا از راه سر

شناخته شود. یکی از ممیزیّات، معرّفات، لباس است؛ امّا این بدن که لباس ندارد، حتّی یک پیراهن کهنهای که به تن نازنینش بوده بیرون کردهاند. فقط بدن است و یک پوشش پایین بدن. ای کاش بدن بی نشانه و عریان روی خاک بود تا از اسکلت بدن شناخته شود! ای اولادهای فاطمه زهرا3! همین قدر به شما مىگویم این بدن مثل گوشت زیر ساطور قطعه قطعه شده است:

نه جسم یوسف زهرا چنان لگدکوب است

کزو توان به پدر برد بوی پیرهنش [33]

بدن خرد شده، استخوان درستی در این بدن نمانده، استخوان‌های سینه نرم شده، استخوان پا و دست نرم شده؛ انکاش باز همین بود. این بدن مثل خانه زنبور سوراخ سوراخ شده، بدنی است که 1951 زخم دارد، بدن از گلو تا به ناف سوراخ سوراخ است، یا نیزه خورده یا تبر خورده، یا شمشیر خورده. این خون‌ها ریخته بالای بدن؛ یا اباعبدالله! بدن هم با خاک آلوده شده، یک بدنی غرق خاک و خون. این بود که سکینه صدا زد: عمّه! این نعش کدام غریب است؟ یک وقت ببی صدا زد: نور چشمانِ عمّه! هذا نعش ابیك الحسین7.

[1] . سوره هود، آیه 1.

[2] . سوره فصلت، آیه 42.

[3] . سوره انعام، آیه 59.

[4] . سوره انعام، آیه 38.

[5] . سوره نحل، آیه 89.

[6] . سوره توبه، آیه3. اصل این آیه به صورت (انَّ الله برىءٌ من المشرکین و رسولُهُ) مىباشد که در این متن، رسولُهُ به صورت رسولَهُ آمده است و در این حالت رسول نعوذ بالله در ردیف مشرکین قرار مىگیرد.

[7] . این عبارت دقیقاً به این صورت یافت نشد ولی مشابه آن با اندکی تفاوت در بحارالأنوار، ج40، ص162 و الفصول الختاره، ص91 و المناقب، ج2، ص47 آمده است.

[8] . سوره اعراف، آیه 54، و سوره یونس، آیه 3.

[9] . سوره فصلت، آیه 11.

[10] . سوره اعراف، آیه 31.

[11] . سوره بقره، آیه 172.

[12] . سوره اعراف، آیه 32.

[13] . سوره الاسراء، آیه 44.

[14] . عَنِ الرَّبِيعِ صَاحِبِ الْمَنْصُورِ قَالَ: حَضَرَ أَبُوعَبْدِاللهِ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ7 مَجْلِسَ الْمَنْصُورِ يَوْماً وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ الْهِنْدِ يَقْرَأُ كُتُبَ الطِّبِّ فَجَعَلَ أَبُو عَبْدِاللهِ الصَّادِقُ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ7 يُنْصِتُ لِقِرَاءَتِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ الْهِنْدِيُّ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِاللهِ أَ تُرِيدُ مِمَّا مَعِي شَيْئاً؟ قَالَ: لَا فَإِنَّ مَا مَعِي خَيْرٌ مِمَّا مَعَكَ. قَالَ: وَ مَا هُوَ قَالَ أُدَاوِي الْحَارَّ بِالْبَارِدِ، وَ الْبَارِدَ بِالْحَارِّ، وَ الرَّطْبَ بِالْيَابِسِ، وَ الْيَابِسَ بِالرَّطْبِ، وَ أَرُدُّ الْأَمْرَ كُلَّهُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَسْتَعْمِلُ مَا قَالَهُ رَسُولُ اللهِ9 وَ أَعْلَمُ أَنَّ الْمَعِدَةَ بَيْتُ الدَّاءِ وَ الْحِمْيَةُ هِيَ الدَّوَاءُ وَ أُعَوِّدُ الْبَدَنَ مَا اعْتَادَ. فَقَالَ الْهِنْدِيُّ: وَ هَلِ الطِّبُّ إِلَّا هَذَا؟ (بحارالأنوار، ج10، ص205 -210 به نقل از علل الشرایع)

[15] . قَالَ رَسُولُ اللهِ9: وَ أَعْطِ كُلَ بَدَنٍ مَا عَوَّدْتَه. (عوالىاللآلى، ج2، ص30)

[16] . سوره اعراف، آیه 31.

[17] . سوره اعراف، آیه 199.

[18] . بحارالأنوار، ج16، ص210 و ج 68، ص382.

[19] . سوره الاسراء، آیه 29.

[20] . سوره فرقان، آیه 67.

[21] . سوره فرقان، آیه 67.

[22] . بحارالأنوار، ج4، ص420.

[23] . سوره الاسراء، آیه 29.

[24] . برای بررسی بیشتر می‌توان به کتاب وسائلالشیعه باب «حد الاسراف و التقتیر» و باب «استحباب الاقتصاد و تقدیر المعیشه» مراجعه نمود.

[25] . سوره مرسلات، آیه 25 - 26.

[26] . عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤمِنِينَ7: لَعْقُ الْعَسَلِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ)، وَ هُوَ مَعَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ مَضْغِ اللُّبَانِ يُذِيبُ الْبَلْغَمَ. (الکافی، ج6، ص332)

[27] . سوره هود، آیه 1.

[28] . دامپزشکی.

[29] . قرآن، علم لدنّی است.

[30] . یعنی سفینه، و این کلمات مقدسه، کشتی هفت دریای علم و عرفان شده است.

[31] . سیاستالمدن در قرآن تکمیل میشود.

[32] . اشعاری از فؤاد کرمانی.

[33] . اشعاری از وصال شیرازی.